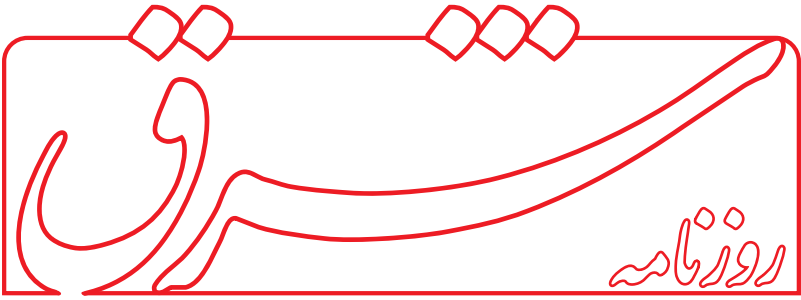




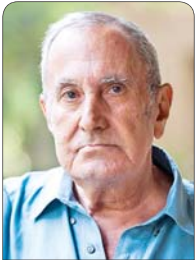
روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان الوند، کوچه آرشدیا، پلاک ۶
تلفن: ۰۲۱۸۸۶۵۴۳۹۰ و ۰۲۱۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۰۲۱۸۸۱۹۲۸۷۷
امور مشترکین: تلفن: ۰۲۲-۸۸۸۱۴۳۳
توزیع: شرکت پیام‌سان پیروز تلفن: ۰۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۰۵-۶۶۷۹۵۴۲۲
www.sharghdaily.ir

تهران : اذان ظهر ۱۱:۴۸ اذان مغرب ۱۷:۲۱ اذان صبح فردا ۵:۰۹ طلوع آفتاب ۶:۳۵



شنبه ۱۸ آبان ۱۳۹۲ ۵ محرم ۱۴۳۴ ۹ نوامبر ۲۰۱۳ سال یازدهم شماره ۱۸۷۷ صفحه ۱۶

انتقال «بهمن فرزان» به آسایشگاه سالمندان



ایسنه: بهمن فرزان از بیمارستان مرخص شده و در یک آسایشگاه سالمندان تحت مراقبت‌های پزشکی است. ستاره فرزان، خواهر این مترجم و نویسنده پیشکسوت درباره او گفت: «ما او را از بیمارستان به یکی از بهترین جامعه‌های سالمندان در شمیران بردیم که نزدیک منزل من باشد و بتوانم مرتب به ایشان سر بزنم.» بهمن فرزان که مترجم «صد سال تنهایی» گابریل گارسیا مارکز است، بهار سال جاری به تهران بازگشت و گفت، دیگر قصد رفتن به ایتالیا را ندارد. او ۵۰ سال در آنجا زندگی کرده بود.

یادمان

به یاد حبیب‌الله عسگر اولادی
آفتاب لب بام



احمد مسجدجامعی

- ای نام تو بهترین سرآغاز
بی‌نام تو نامه کی کنم باز

پایان شب سخن‌سرایی
می‌گفت ز سوز دل، همایی
فریاد کزین زبانی کهیل
جان می‌کنم و نمی‌کنم دل
مرگ آخته تیغ بر گلویم
من مست هوی و آرزویم
روزی سیری شدمست و سودا
امروز دهد نوید فردا

ماندهست دمی و آرزو ساز

من وعده سال می‌دهم باز

...

با دست نوان و پای خسته

به سفر فراق بسته

نه طاقت رفتن و نه خفتن

نه حال شنیدن و نه گفتن

جز وهم خیال‌پرورم نیست

می‌میرم و مرگ باورم نیست

یکی از زیباترین شعرهای جلال همایی همین شعر است: شعری درباره مرگ، اما نه خود مرگ، بلکه نوع مواجهه ما انسان‌ها با مرگ، ما اغلب مرگ را باور نمی‌کنیم، با اینکه هر روزه نشانه‌هایی از مرگ را می‌بینیم باور نمی‌کنیم. اگر مرگ را باور کنیم، زندگی‌مان به گونه‌ای دیگر خواهد شد.

برای کسانی که به زندگی پس از مرگ باور دارند و قابل به چهلانی دیگرند، مرگ معنابخش زندگی است، زیرا مرگ به معنای نیستی و نبودنی نیست، بلکه رفتن از جهانی به جهان دیگر است، با کارنامه‌ای که در آن جهان قضاوت خواهد شد.

برخی گمان می‌کنند، توجه به مرگ، انسان را از زندگی بازمی‌دارد. شاید مرگ برای کسانی که به چهلانی دیگر اعتقاد ندارند و مرگ را پایان راه می‌دانند، مصیبت‌بار باشد و فکر کردن به آن، آنان را متوقف کند و از فعالیت و زندگی بازدارد، اما برای کسانی که تمام زندگی را در این جهان خلاصه نمی‌کنند، اتفاق نوعی توجه‌دادن به روح زندگی و زندگی اخلاقی است. چنین کسی می‌داند که ما نیامده‌ایم که چند صباحی را بگذرانیم و تمام شویم، او می‌داند که مسار ادامه مسیری طولانی از اینجا می‌گذریم و همه کارهایمان در اینجا مورد قضاوت قرار می‌گیرد. داستان‌ها و خراب‌کردن‌هایمان، نیک‌ها و بدی‌هایمان، دوستی‌ها و دشمنی‌هایمان، اخلاقی رفتار کردن‌ها و بداخلاقی‌هایمان همه‌موهمه اهمیت دارند و درهای از آن از چشم‌مان نیزبین داور نهایی پنهان نمی‌ماند.

چنین واقعیتی است که باعث می‌شود آنان که به درک مرگ نایل می‌شوند، زندگی‌شان رنگ‌وبوی دیگری بگیرد، رسیدن به چنین جایگاهی نیازمند شایستگی‌های اخلاقی و معنوی در افراد است و خیلی‌ها چنین توانایی و شایستگی‌ای ندارند بسیاری از مامصداتی شعر استاد‌هایی هستیم و با اینکه در معرض مرگیم، مرگ را باور و درکی از آن نداریم، اما در اطراف خود آدم‌هایی را می‌شناسیم که به درک مرگ نایل شدند و زندگی‌شان تغییر کرد.

یکی از کسانی که در زمانه ما به چنین درکی نایل شد و تجربه‌اش را با دیگران در میان گذاشت، مرحوم حبیب‌الله عسگر اولادی است. درباره خلق‌و‌خو و آرامش و انصاف حبیب‌الله عسگر اولادی این روزها بسیار نوشته‌اند. چند هفته پیش، هنگام انتخاب اعضای هیات‌متصفه، موضوع بیماری ایشان و نقشتان در هیات‌متصفه را مرور می‌کردیم. موضوع جلسه این بود که آیا بیماری به ایشان، امکان حضور در هیات‌متصفه را خواهد داد؟

آنجا دوستان منظر بودند که ایشان، با اینکه گرایش سیاسی مشخصی داشت، اما در قضاوت‌هایش گرایش را کنار می‌گذاشت و سعی می‌کرد متصف و بی‌طرف باشد. تردیدی نیست که همین خلق‌و‌خو و منش، او را به سوی درک مرگ رهنمون کرده است.

او در یکی، دو سال اخیر بارها از اصطلاح آفتاب لب بام استفاده کرده، که تعبیر زیبایی است. ایشان بدون تردید به صفت «لب بام» که کنایه از رفتنی بودن و باور مرگ است، اشاره داشت، اما لفظ آفتاب هم بی‌مناسبت نیست. او آفتابی بود که غروب کرده و در ماه‌های پایان عمرش آفتابی تر بود، زیرا به درک مرگ رسیده بود. ایشان اصول روشنی داشت و سال‌ها سر اصولش ایستاده بود. برای اصولش هزینه داده بود و مبارزه کرده بود. وقتی به درک مرگ رسید، در چارچوب اصولش تلاش کرد متصفانه‌تر و اخلاقی‌تر از پیش سخن بگوید. در جایی که مصلحتش در سکوت بود، سکوت نکرد و در جایی که منفعش در قلب واقعیت‌ها بود، کوشید. روایتی صادقانه‌تر از واقعیت‌ها رایبه دهد. در گفت‌وگو روزنامه‌ها با فرزندانش هم، شمه‌ای از این حال‌وهوای ایشان بیان شده است.

بازتاب فوت ایشان و تشییع جنازش نشان داد که مردم، قدردان چنین درک و دریافتی هستند. امیدوارم همه ما مرگ را باور کنیم و اگر هم لب بامیم، آفتاب باشیم و برای دیگران نورافشانی کنیم.

برای استاد «درپور» که بیماری بدون بیمارستان بود چه سازم به خاری که بر دل نشیند



سعید برآبادی

همین آموزه‌های غنی و نامکتوب، در دهکده جهانی امروز، قد علم کند، اما مگر جز این بوده که از آن همه مقام مانده در سینه درپور، در طول نزدیک به دو دهه، چیزی جز یکی، دو آلبوم موسیقی در ایران بیشتر منتشر نشده؟ شاید حق با سراسری باشد آنجا که می‌گوید، از امثال استاد درپور نباید فقط در شأن موزای بهره‌مند شد و این دقیقاً همان کاری است که نه با او بلکه با هم‌سلاش در موسیقی خراسان شد.

اگر زنده نگهدارند «پا احمد جامی‌مده» با این همه بی‌مهری، از آغوش دوتارش برای همیشه مرخص شود، از کهکشان غول‌های دوتارنوازی (ترت جام، جز استاد غلامعلی پورعطایی ستاره‌ای باقی نخواهد ماند، او اما دل چرکین است، در یک‌سال گذشته شاهد بی‌صدا و تالان مرگ همراهانش بوده و می‌داند که باید درپور هم از میان ما برود تا عمق بی‌مهری‌ها به موسیقی ترت جام، تکمیل شود. استاد پورعطایی شکوه تمام‌عیار است، چون نوای موسیقی‌اش که درد است و زخم: «من از زبان دیگران و هپنسلان خودم در موسیقی ترت جام



را سکتکه مغزی به بیمارستان قائم مشهد پناهنده کرد اما مسوولان بیمارستان ابتدا از پذیرش او جلوگیری کردند و زمان برد تا اسطور، دوتار، از ساده‌ترین حق هر ایرانی که درمان است بهره‌مند شود. حالا زوی داستان

«احمد جامی»، بی‌کمترین مددی، روی تخت بیمارستان است و بی‌آنکه دیگر قدرت تکلم داشته باشد، روزگار سختی را می‌گذراند. زیباترین مقامات خراسانی، ترانه‌هایی را به زرمه می‌سرایند که از بخت بد عاشق می‌گویند عاشقی که دچار بی‌مهری یار است: «مرجان دلم را که این مرغ وحشی/ ز بامی که برخاست مشکل نشیند» و حالا این نه فقط حکایت درپور که حکایت بازماندگان و رفگان موسیقی ترت‌جام است: مردانی که بی‌کمترین حمایتی از سوی دولت، بی‌آنکه بیمه یا حتی دستاوردی از هنرشان داشته باشند، از ساده‌ترین حقوق هنرمندی برخوردارند و شاید حتی آن رئیس بیمارستان هم نداند که درپور که بوده و پنجاه‌ش چقدر برای دنیا نواخته است. دکتر پوریا سراسری، استاد دانشگاه و از پژوهشگران موسیقی خراسان در پاسخ به این سوال که فقدان استاد چه تأثیری بر جنبه‌نه نهفته موسیقی خراسان خواهد داشت به «شری» می‌گوید: «فقدان سلامت بزرگی چون نورمحمد درپور، صدمه‌ای جبران‌ناپذیر برای زیرساخت‌های موسیقی و فرهنگی کشوری مثل ایران به حساب می‌آید؛ کشوری که مبنای آموزه‌های آن نامکتوب و سینه‌به‌سینه است و باید به اتکالی

تولدِ دیگر

کامو، مهمان و مهمان‌دار زندگی



مدیا کاشیگر

«کامو» کودکی بود که در خانواده‌ای فقیر به‌دنیا آمد. پدرش در جنگ جهانی اول کشته شد. مادرش نیمه‌کروال بود. زندگی او یک فلاکت مطلق بود. او خالهایی داشت که شوهرش قصاب بود. خاله و شوهر‌خاله بچمدار نمی‌شدند و به‌همین دلیل «کامو» را پناه دادند و باین ترتیب «کامو» توانست فرصت تحصیل پیدا کند. یک روز در دوران دبستان مریض شده بود و نتوانسته بود به مدرسه برود. معلمش می‌خواست به عیادتش برود، برای همین از بچه‌های کلاس پرسید، کسی می‌داند خانه «کامو» کجاست؟ «کامو» آن شب خانه مادرش بود. معلم برای عیادت او به خانه مادرش می‌رود و «کامو» جلوی معلمش بابت زندگی حقیرانه‌اش احساس شرم می‌کند. بعد از آن شب، او از اینکه در مقابل معلمش از فقر احساس شرم کرده بود، شرم می‌کند. شرم از کرده بعدا تبدیل می‌شود به بی‌مایه تکرار شونده زندگی‌اش که ما انعکاسش را در «بیگانه» می‌بینیم که یکی از دلایل محکومیت راوی «بیگانه» این است که از سر فقر، مادرش را به خانه سلمانان برده است. «کامو» کارش را با سه روایت از پوچی شروع کرد، «بیگانه»، «کالیگولا» و اسطوره «سیزیف». او

زاویه دید

آفرینش برای فردای تاریخ



کریم ارغنده‌پور

هفته پیش فرصتی مغتنم دست داد و با نوع نگاه یکی از هنرمندان خلاق و مدرن ایرانی آشنا شدم: هنرمندی که متأسفانه نه به وقت زندگی و نه حالا که چند سالی از مرگش می‌گذرد، چندان نام و جایگاهی در میان مردم نداشته و هنوز هم ندارد. متقابلاً خود او هم چندان اهمیتی برای دیدشدن و ستایش اجتماعی قابل نبوده است. این هنرمند تنها یی‌نیز از تشویق دیگران در گوشه‌ای از دنیا و برای مایلان طولانی نگاهش را به هستی و جامعه در هنرش تجسد می‌داد. برای من نوع تعامل بین آفریننده و مخاطب از فکر پرانگیزترین پدیده‌های اجتماعی است. به همین دلیل در زندگی او قبل از هر چیز بی‌تفاوتی نسبت به مخاطب و در همان حال، آفرینش‌های مستمر، ذهنم را به خود مشغول می‌دارد. شاید به این خاطر که من روزنامه‌نگارم و روزنامه‌نگاری بدون مخاطب غیر، کاری بی‌معنا و فاقد ارزش است. در عین حال او در تمام تنهایی زندگی حرفه‌ای، فقط آنچه را آفریده بود که خود در ذهنش می‌دید یا می‌خواست. فارغ از هیاهوی زماه و دیگران. این جلوه‌ای از همان «هنر برای هنر» است که در طول تاریخ دنبال‌کنندگان بنامی داشته است. برای من کشف بیشتر دنیای رازآلود درونی نوع چنین هنرمندی که بی‌نیاز از مخاطب است همواره

دکه

از دواج با فرزندخوانده در «خط خطی»



می‌خوریم از مواردی است که پشت و هفت پشتمان را می‌لرزاند! همچنین سرردبر خط‌خطی نیز از مخاطبان این مجله خواسته که کمک کنند تا توزیع این مجله به‌طور هدفمند در سراسر کشور بهبود یابد.

از هر نظری ضرر

ماجرای قدیمی گنجشک که آمد آب بخوره افتاد تو حوضک



پوریا عالمی

● خب بچه‌های عزیز، قبل‌تر ماجرای قدیمی «شنل قرمزی و آقاگره»، ماجرای قدیمی «مادر شنگل و منگول و باباشان که حقتن خورده شد» و ماجرای قدیمی «خر و پدر و پسر» را برایتان تعریف کردم. امروز ماجرای قدیمی لی‌لی‌حوضک را بخواهید:

ماجرای چی بود؟

ماجرای از این قرار بود که لی‌لی‌لی‌حوضک گنجشک آمد آب بخوره، فهمید براش پاپوش درست کردند، برای همین مدتی ازش خبری نشد و همه نگران شدند. وقتی خانواده گنجشک پرس‌وجو کردند متوجه شدند گنجشک که لی‌لی‌لی‌حوضک رفته بود آب بخوره، تحت‌الحفظ افتاده است تو حوضک.

اولی گفت: من می‌روم درش می‌آورم. منتها خودش به دلیل چت‌کردن با گنجشک افتاد تو حوضک تا تکلیفش مشخص شود.

دومی گفت: من می‌روم سند می‌گذارم و درش می‌آورم. منتها چون سند نداشت حرفش هم سندیت نداشت برای همین او هم افتاد توی حوضک.

سومی گفت: من آشنا دارم و درش می‌آورم. منتها وقتی زنگ زد به آشنایش متوجه شد آشنایش هم افتاده توی حوضک.

چهارمی گفت: من چطوری درش ببرام؟ هووووو...

چطوره صفحه توی فیس‌بوک درست کنم؟
منته لایک‌خورش بالا نبود. آخر کی می‌آید صفحه یک گنجشک ناشناس را که آمده لی‌لی‌لی‌حوضک آب بخورد و افتاده تو حوضک را لایک کند؟

پنجمی گفت: کی مونده و کی مونده؟ من من کله‌گنده. منتها دید دوره کله‌گنده‌ها گذشته و کله‌گنده‌ها افتادند تو حوضک. بعد موج عجیبی درست شد که کله‌گنده هم مگر می‌افتد تو حوضک؟ برای همین شد تیر اول اخبار. اینطوری شد که گنجشک بیچاره که رفته بود لی‌لی‌لی‌حوضک آب بخورد افتاده بود تو حوضک در بایکوت خبری ملد و پرهانش سفید شد و تبدیل شد به کبوتر و بکرورز پر کشید و رفت. پایان.

تنه فنی

جدیدترین روش‌های حفاظت

کمیل روحانی

● به تازگی در خبرها خواندیم: سنگ‌نگارهای پنج تا ۱۰هزارساله اردکان یزد که مدتی پیش در یک منطقه باستانی کشف شده بودند و قرار بود در موزه فرهنگ اردکان نگهداری شوند، اکنون به‌عنوان صندلی و نشیمنگاهی مطمئن در مجلس ادواجی که یک مرکز فرهنگی-هنری برگزار می‌کند، کاربرد دارند. جالب اینجاست که در خبر کشف این سنگ‌نگارها یک‌سال پیش آمده بود: «این سنگ‌نگارها با تدابیر شدید امنیتی و حفاظتی به نمایندگی میراث‌فرهنگی در یزد منتقل شد» به نظر می‌رسد این تدابیر شدید حفاظتی تنها تا محل سازمان میراث‌فرهنگی می‌رسد، اما بعد از آن استقرار در محل مورد نظر، به شکل دیگری ادامه پیدا کرده است. در همین راستا: مردامه اسمال نیز خبر به آتش کشیده‌شدن کاخ باستانی شوش آن هم توسط دو نفر معناد منتشر شد. این دو هواکل اخیر در حوزه حفظ میراث‌فرهنگی مهم‌تر از هر مساله‌ای، ذهن را با دو سوال اساسی درگیر می‌کند.

در مورد خبر اول: سنگ‌نگارهایی که عکس آنها منتشر شده است اصولاً از نگاه زیبایی‌شناسانه چه جذابیتی برای هرچه باشکوه‌تر برگزارشدن یک مراسم عروسی آن هم توسط یک مرکز فرهنگی هنری دارد؟

در مورد خبر دوم: مساحت شهر شوش ۲۵۷۷کیلومتر مربع است، این دو معناد چرا کاخ شوش را برای اقدامات غیرفرهنگی خود انتخاب کرده بودند؟ یعنی جایی امن‌تر و بی‌ریسک‌تر از کاخ باستانی شوش در این ۲۵۷۷کیلومتر مربع وجود نداشت؟! آسیب‌شناسی خبر اول: درست است که یکی از راه‌های حفظ میراث‌فرهنگی زندگی با آنهاست ولی استفاده از این آثار به‌عنوان صندلی آن هم در یک مراسم عروسی کمی زیاده‌روی به نظر می‌رسد.

در همین راستا سوال آسیب‌شناسانه دیگری که در ذهن ایجاد می‌شود این است که اصولاً چرا اینقدر در کشور ما عروسی گرفته می‌شود که مجبور شویم به دلیل کمبود صندلی از آثار تاریخی کشورمان به‌عنوان نشیمنگاهی مطمئن استفاده کنیم؟

استرداد



آموزشگاه آزاد سینمایی موج نو
باجمور رسمی از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۳۰/۶/۱۳۰
بازیگری کارگردانی فیلمنامه‌نویسی
مدیر مسئول و مدیر آموزش: هوشمند ورعی
۸۸۸۸۹۶۷۰ www.mojenofilmschool.com

sharghaily.ir